

تاریخ و قضاوت منصف نیست

آثار و نتایج فراوانی را که علم تاریخ برای بشر باقی گذاشته و میگذارد بر همگان واضح و فوائد علمی و اجتماعی آن جای هیچگونه شك و تردید نیست، تاریخ است که توانسته است هر قوم و ملتی را در مسیر اجتماعی خود با ذکر احوال و حوادث گذشتگان راهنمایی نموده و آنان را از کیفیت تحولات اقوام سالقه و علل پیشرفتها و عقب ماندگیها آگاه کند نویسنده گان تاریخند که در تحولات اجتماعی و جهش های قومی بایمان سر گذشت و نقل حوادثی که در دورانهای قبل اتفاق افتاده بر آیندگان حق و مننی بزرگ دارند.

درست است که بشر از آنجهت که باقتضای خلقت آزاد آفریده شده و طالب کمال و سر بلندی است خواه و ناخواه در تحولات اجتماعی و انقلابات قومی بالطبع مسیر آزادگی و افتخار را انتخاب خواهد کرد ولی شکی نیست که دنبال کردن راهی که دیگران پیموده و بموانع و مشکلات آن برخورد نموده همیشه آسانتر و بالنسبه گامی چند انسان را از و دتر به هدف و مقصود میرساند.

تاریخ تحول ملل در قرون اخیره نیز نشان داده که بهترین وسیله برای ایجاد تفکر صحیح در جامعه و تغییر افکاری که پارانگ برده گی و ذات آلوده است همان انتشار کتب و مقالاتی است که افراد را از تاریخ تحولات اجتماعی اقوام گذشته و سر نوشت ملل عقب افتاده و علل ترقیات

ممالک راقیه و کیفیت مبارزات افراد در مقابل استعمار کران آشنا نماید .

« اعتراف بیک حقیقت تلخ »

ولی با اینهمه باین حقیقت تلخ نیز باید اعتراف کرد که تاریخ بهمان اندازه که از نظر ضبط آثار و احوال گذشتگان وزنده نگه داشتن حوادث و خاطرات دیرین واجد اهمیت و ارزش است بهمان اندازه در مسامحه و سهل انگاری هائی که برخی از نویسندگان تاریخ در ضبط قضایای تاریخی و روشن نکردن حقائق و قایع اعمال کرده اند مسئول و مرتکب گناهی بزرگند چه بسیار نویسندگانی بوده اند که بر تمام حوادث و اتفاقاتی که در محیط زندگی و نشو و نماى آنها برور میگرد از در بیچشم خود نگریسته و مناطا انتقاد یا تمجید از آن حادثه فقط طرز تفکر یا بهضات تعصبات مذهبی و یا طایفگی شخصی آنها بوده است تلاه اینها از مورخین و نویسندگانی بودند که دامنه شان با نحرافات دیگری غیر از همین تعصبات مذهبی و یا طرز تفکر فیر صحیح آلوده نبود و بدتر از اینها همان عده ای که مزدور و اجیر حکومت و خلافت های وقت بوده و حق هیچگونه اعمال نظر و انتقاد و تمجیدی جز همان تعریف های خشک و بی اصل از اربابان و ولی نعمت ها نداشتند آنچه بدست و قلم این تاریخ نویسان بر صفحات ضبط میشد حتماً باید بر خلاف مصالح خلیفه و حکومت وقت نبوده و متضمن تجلیل دشمن و یا تحقیق و بررسی و بالاخره قضاوت صحیح در حوادث واقعه نباشد .

« نتیجه اعتراف بالا »

وجود اینگونه اعمال نظر حکومتها و تعصبات مذهبی دوله مان تدوین

تواریخ از یکطرف و کم بودن وسائل بررسی و تحقیق برای اغلب نویسندگان درالمنه بعد ازطرف دیگر مارا باین نتیجه میرساند که بمطالب منقول در تواریخ بدگمان شده و آنچه را در تجزیه و تحلیل تاریخی نتوانیم با منطق و استدلال ثابت کنیم کنارزده و هیچگونه اعتمادی بقضاوتهای تاریخی نداشته باشیم .

اگرچه در این بحث باین اشکال مواجه خواهیم شد که بالاخره برای تجزیه و تحلیل های تاریخی مدرکی جز همان تواریخ نداشته و اگر قضاوتهای مورخین برای ماموثر و مفید نباشد راهی برای اثبات و استدلال باقی نیست ، ولی پاسخ این اشکال برای اشخاصیکه کم و بیش با تجزیه و تحلیل تواریخ آشنا باشند واضح و روشن است زیرا غرض آن نیست که کسی ادعا کند که تمام مطالب تاریخی باید با استدلال فلسفی ثابت شود بلکه مقصود آنست که در هر موضوع تاریخی برای پی بردن بحقیقت امر باید تعصب مذهبی را کنار گذاشته بادر نظر گرفتن شرائط و مناسبات محیط حکومت و وقت در زمان تحریر و تدوین تاریخ و ملاحظه عقائد و روح حریت یا تملق و چاپلوسی شخص تاریخ نویس بقضاوت پرداخت .

چنانچه دیده میشود در این زمان که خوش بختانه تعصبات مذهبی و محدودیت های فکری و قلم بمقدار قابل ملاحظه ای در پاره ای از ممالک اسلامی تقلیل یافته و حریت و آزادی بنویسندگان اجازه تجزیه و تحلیل و قضاوت صحیح را داده است برخی از مطالب که درالمنه قبل جزء مسلمات تاریخ بود اکنون گاهی بصورت شك و تردید و گاهی در لباس انکار و نفی عنوان میشود برای توضیح بیشتر درباره آنچه نوشته شد مناسب است

یکی از بحث‌های تاریخی را تا آن حد که لزوم رعایت اختصار در مقاله نویسی اجازه میدهد بررسی و تجزیه نموده تا روشن شود که چگونه اعمال قدرت‌ها و تعصبات و اغراض شخصی تاریخ را از ارزش واقعی خود ساقط نموده شخص را باغلب مطالب مندرجه در آن بدین مینماید .

جمع قرآن کریم از نظر مورخین»

یکی از مواردی که مورخین از مطالب مسلمه گرفته‌اند موضوع جمع آوری قرآن کریم بامر خلیفه اول و سوم است مختصر قضیه آنکه: زید بن ثابت نقل میکند که روزی ابوبکر مرا احضار کرده وقتی نزد او رفتم عمر (خلیفه دوم) نیز آنجا بود ابوبکر بمن گفت عمر در نزد من آمده و میگوید در جنگ یمامه عده‌ای از قراء قرآن کشته شده‌اند و من میترسم که اگر در چند موطن دیگر این کار تکرار شود بالنتیجه مقداری از قرآن با کشته شدن قراء از بین برود نظر من این است که شما (ابوبکر) امر کنید قرآن را جمع آوری کنند ولی من بهمر گفته‌ام چگونه من کاری را انجام دهم که رسول خدا انجام نداده است عمر میگوید قسم بخدا این کار خوبی است و مدتی است پیوسته برای این کار بمن مراجعه میکند تا آنکه خداوند دل مرا بر این کار نرم کرده است و اینک نظر من مثل نظر عمر است تو (زید بن ثابت) جوان عاقلی هستی و ترا متهم نمیدانم و در خدمت رسول الله ﷺ کتابت وحی میکردی پس بیا جمع آوری کن قرآن را زید بن ثابت میگوید قسم بخدا اگر بمن امر میکردند که یکی از کوه‌ها را از جای خود نقل دهم آسان‌تر بود بر من از این کار و ابوبکر و عمر گفتند شما چگونه کاری را میکنید که رسول الله انجام نداده عمر گفت قسم بخدا این کار خوبی است و پیوسته ابوبکر بمن (زید بن ثابت)

مراجعه میکرد تا آنکه خداوند دل مرا برای این کار نرم کرد چنانچه قبلادل ابوبکر را نرم کرده بود پس جمع آوری کردم اورا قی را که قرآن بر او نوشته بود از استخوانهای شتر و غیره و سنگهای سفید نازک و پوستها و سایر اوراق که در زمان رسول الله ﷺ نوشته شده بود و از آنچه مردم حفظ کرده بودند (۱) و مطابق نقل دیگری علاوه بر این نوشته هامیایست دو شاهد عادل هم شهادت دهند آنوقت آیه مورد شهادت در قرآن ضبط شود و در همین مورد بود که عمر آیه رجم را ادعا کرده از قرآنست ولی چون دیگری غیر از او شهادت نداد از دیدن ثابت نپذیرفت و در قرآن ضبط نشد (۲) و این قرآن پس از جمع آوری در نزد ابوبکر ماند و بعد از او در نزد عمر و پس از عمر نزد دخترش حفصه بود تا زمان خلافت عثمان بن عفان و در آن زمان روژی حذیفه بن الیمان که از جنگهای شام و آذربایجان و عراق برگشته بود در نزد عثمان از اختلافی که در قرائت قرآن بحسب لغات مختلفه ملاحظه کرده بود شکایت کرد و گفت این امت را دریا بید قبل از آنکه مانند یهود و نصاری اختلاف پیدا کنند عثمان هم از حفصه خواست تا قرآنی را که در زمان ابوبکر جمع شده باو بدهد تا پس از استنساخ باو برگرداند حفصه قرآن را نزد عثمان فرستاد پس عثمان بچند نفر که یکی از آنها با زید بن ثابت بود امر کرد که ۵۰ نسخه از آن بنویسند و ۴ نسخه را بشهرهای بصره و کوفه و شام و مکه فرستاد و

(۱) جزء ششم صحیح بخاری صفحه ۲۲۵ و اتقان سیوطی نوع ۱۸ صفحه

۵۸ جلد اول .

(۲) مصاحف ابن اشته بنقل اتقان صفحه ۶۰ جلد اول .

یکی را در مدینه نزد خود نگه داشت (۱) (این همان نسخه ایست که در موقع قتل عثمان در دامن او بود و میگویند هنوز در یکی از کتبخانه های قاهره موجود است) بعضی از مورخین نوشته اند عدد نسخه ها ۷ بوده که دو تای دیگر یکی به یمن و یکی به بحرین فرستاده شد (۲) سپس عثمان امر کرد که آنچه از اوراق و نسخ قرآن غیر از این ۵ یا ۷ نسخه که بنام مصحف امام نامیده میشدند در هر جا پیدا شود بسوزانند و همین حکم نیز اجراء شد .

باید دانست که غرض ما از نقل این موضوع تاریخی و تجزیه و تحلیلی که در پیرامون آن میکنیم اثبات یا نفی جمع قرآن بدست خلفاء نیست . درست است که شواهد تاریخی بر اینکه قرآن کریم بدست خود رسول الله ﷺ جمع آوری شده زیاد است و هیچگونه خطری با کشته شدن قراء و حافظین ، قرآن کریم را تهدید نمی کرد ، اما اینکه این مسئله مسلم است که قرآنی که اکنون در اختیار مسلمانان جهان است درست تمام همان قرآنی است که بر قلب مقدس رسول اکرم ﷺ نازل شده و بعقیده ما با نظر حضرتش جمع آوری شده است .

ولی هدف ما در این مقاله آنست که فقط بعنوان نمونه یکی از بخشهای تاریخ را عنوان نموده بکیفیت و چگونگی مسامحات و تعصباتی که مورخین اعمال میکردند آشنا شویم .

دلسوزی بخاطر حفظ قرآن کریم

چنانچه ملاحظه شد آنچه از متن روایاتی که در صفحات گذشته نقل شد استفاده میشود این است که غرض اصلی از جریان مذکور چه

(۱) جزء ششم صحیح بخاری صفحه ۲۲۶ و اتقان سیوطی صفحه ۶۱ جلد اول

(۲) مصاحف سجستانی صفحه ۳۴ .

در جمع اول و چه در جمع دوم این بود که از خطری که متوجه قرآن از ناحیه کشته شدن قراء قبل از جمع اول و یا از جهت اختلاف قرائات قبل از جمع دوم بود جلو گیری شود، اغلب مورخین این دلسوزی را بدون هیچگونه تجزیه و تحلیل نقل نموده و دیگران نیز متابعت کردند و همین مورخین نیز نقل میکنند که بعد از آنکه ابو بکر خلیفه مسلمانان شد و علی علیه السلام در خانه نشست با بی بکر گفته شد که علی علیه السلام از بیعت با تو کراهت دارد و بهمین جهت در خانه نشسته است ابو بکر کسی را نزد حضرت فرستاد که از او جریان را سؤال کند علی علیه السلام جواب داد من بخاطر جمع قرآن در خانه نشسته ام چون دیدم ممکن است قرآن تحریف شود لذا قسم خوردم که لباسم را نپوشم مگر برای نماز تا آنکه قرآن را جمع آوری کنم ابو بکر گفت فکر خوبی کرده ای (۱) بعضی از مورخین نوشته اند که علی علیه السلام پس از چندی قرآن را جمع آوری کرد و بر شتری بار کرده و به مسجد آورد و مردم ارائه داد (۲) و ابن سیرین میگوید من بمدینه فرستادم که شاید این قرآن را پیدا کنند و برای من بفرستند ولی موفق نشدم (۳) ابن ندیم نقل میکند که مصحفی که بخط علی علیه السلام نوشته شده بود در نزد ابی یعلی حمزة الحسنی دیده است (۴).

اگر کسی تعصب را کنار گذاشته و این دو جریان تاریخی را بررسی کند قهر این سؤال برای او پیش میآید که اگر عرض از اقدام خلفاء وقت حفظ قرآن مجید بود مگر طبق این نقل علی علیه السلام قبل از آنها صریحاً فرمود که من برای جلو گیری از تحریف، خانه نشسته ام تا قرآن را جمع آوری کنم

(۱) مصاحف سجستانی صفحه ۱۰ و اتقان سهوطی جلد ۱ صفحه ۵۹ .

(۲) تاریخ یعقوبی زمان ابابکر

(۳) اتقان صفحه ۵۹ . (۴) فهرست ابن ندیم صفحه ۴۸ .

و ابو بکر هم این فکر را پسندید؟! مگر خطری را که علی رضی الله عنه پیش بینی کرده بود عین همان خطری نبود که عمر از کشته شدن قراء حس کرده بود؟! پس زید بن ثابت چه خصوصیتی داشت که حتماً باید او جامع قرآن باشد با اینکه زید بن ثابت با اندازه ای جوان بود که عبدالله بن مسعود در موقعی که با او گفته شد که باید متابعت از قرآنی کند که زید بن ثابت قرائت کرده عصبانی شد و گفت من هفتاد سوره قرآن را از دهان پیغمبر صلی الله علیه و آله یاد گرفته و قرائت کرده بودم در حالی که زید با بچه ها بازی میکرد (۱)

و باز همین مورخین نقل میکنند که در زمان خلافت عمر روژی آیة شریفه (والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان) (۲) را بدون (واو) قبل از الذین قرائت کرد. زید بن ثابت باو گفت (والذین) عمر دوباره گفت (الذین) زید گفت امیر المؤمنین اعلم است (۳) یکی دیگر از مورخین اختلاف شدید خلیفه دوم را با ابی بن کعب برای اثبات ونقی (واو) مذکور مفصلاً ذکر کرده است (۴) یکی دیگر از مورخین از عثمان بن عفان نقل میکند که در موقع جمع دوم میخواستند (واو) را در آیة شریفه (والذین یکنزون الذهب والفضة) (۵) اسقاط کنند ولی ابی بن کعب تهدید کرد که اگر این (واو) اسقاط شود شمشیر خواهد کشید و مبارزه میکند لذا مجبور شدند (واو) را ضبط کردند (۶) و همچنین در آیة (والسابقون الاولون) در عین حال که بین عمر و ابی بن

- (۱) مصاحف سجستانی صفحه ۱۵ .
- (۲) سوره توبه آیه ۱۰۲ .
- (۳-۴) الدر المنثور جزء ۳ صفحه ۲۶۹ .
- (۵) سوره توبه آیه ۳۵ .
- (۶) الدر المنثور جزء ۳ صفحه ۲۳۲ .

کعب کار بمشاجره و عصبانیت کشید (۱) معذک عمر مجبور شد دست از اصرار خود بردارد و با غضب از پیش ابی بن کعب برود .

تفاوت دو آیه شریفه با اسقاط (واو) و با ضبط (واو)

باین نکته باید توجه داشت که اگر (واو) از آیه شریفه (والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین) ساقط شود جمله (والسابقون الاولون) در صدر آیه تمجید فوق العاده و منقبتی برای مهاجرین میشود که خود عمر نیز از مهاجرین بود و همچنین در آیه ک. ریمه (والذین یکنزون) اگر (واو) اسقاط شود این آیه که عذاب شدیدی را برای تمام اشخاصیکه طلا و نقره ها را ذخیره کرده و در راه خدا انفاق نمیکنند اثبات میکند منحصر بدان شمنندان و رهبان یهود و نصاری میشود .

تأمل و دقت در اطراف این مطالب برای شخصیکه بخواهد بعد از تجزیه و تحلیل تاریخی در بحث گذشته قضاوت کند ناچار این فکر را ایجاد میکند که چگونه در موقع جمع آوری قرآن کریم در زمان ابوبکر وقتی عمر آیه رجم را آورد ژید بن ثابت بعد از اینکه شاهد و احداثست از او پذیرفت و امارد موقعیکه ژمام خلافت بدست عمر افتاد همان زید میگوید امیر المؤمنین (عمر) اعلم است و چرا عمر در زمان خلافت خود اصرار داشت که این (واو) از قرآن اسقاط شود مگر خود عمر نبود که آنهمه پافشاری برای جمع آوری قرآن داشت و صریحاً میگفت میترسم که مقداری از قرآن از بین برود و چرا در وقتیکه آیه رجم را از او پذیرفتند عصبانی نشد و اصراری هم برای ضبط او نکرد و همچنین در موقع جمع دوم چگونه ژید بن ثابت که یکی از جامعین بود و خودش در

جمع اول (واو) را در آیه کریمه (والذین یکنزون) ضبط کرده بود حاضر شد با موافقت دیگران و اشاره عثمان (واو) را اسقاط کند که ابی بن کعب مجبور بشمشیر کشیدن شود برای اثبات آن و این چگونه جوان عاقل غیر متهمی بود که ابو بکر یا او گفت (تو جوان عاقلی هستی و ترا متهم نمیدانم) این جوان عاقل چرا باین حساب نرسیده بود که این مطالب در تواریخ ضبط خواهد شد و اشخاصیکه بعد از آنان در تاریخ تأمل کنند وقتی این داستان تاریخی را بشنوند و از آن طرف هم شنیده باشند که اختلاف شدیدی که ابوذر غفاری با خلیفه سوم داشت بخاطر طلا و نقره هائی بود که خود او دوست نشانده های او جمع آوری کرده بودند و پیوسته ابوذر باین آیه کریمه (والذین یکنزون) استناد میکرد قهرآ این فکر در مغز آنها پیدامیشود که شاید میخواستند (واو) را اسقاط کنند تا چنانچه در بالا اشاره شد آیه منحصر در مذمت دانشمندان یهود و نصاری بشود و دیگران از مزاحمت مثل ابوذر آسوده شوند خصوصاً که انسان در تواریخ می بیند که همین زید بن ثابت بعد از مرگ بنی قدری طلا و نقره اندوخته داشت که ورثه او با تبر آنها را شکسته و تقسیم میکردند راستی این چگونه دلسوژی بود که روزی (حرفی) را بادقت تمام و شهادت شاهدین ضبط کنند و روزی همان (حرف) را حذف و اسقاط کنند ؟ !

اینها و صدها انتقادات و ایرادات دیگر مثل شرکت ندادن علی علیه السلام در جمع آوری قرآن بحث هائی است که قبل از تجزیه و تحلیل دقیق تاریخی نمیتوان در باره آنها قضاوت صحیح کرد و اینگونه مطالب است که شخص را شدیداً بمقولات تاریخی بدگمان کرده و بماحق میدهد که بگوئیم تاریخ در قضاوت منصف نیست .